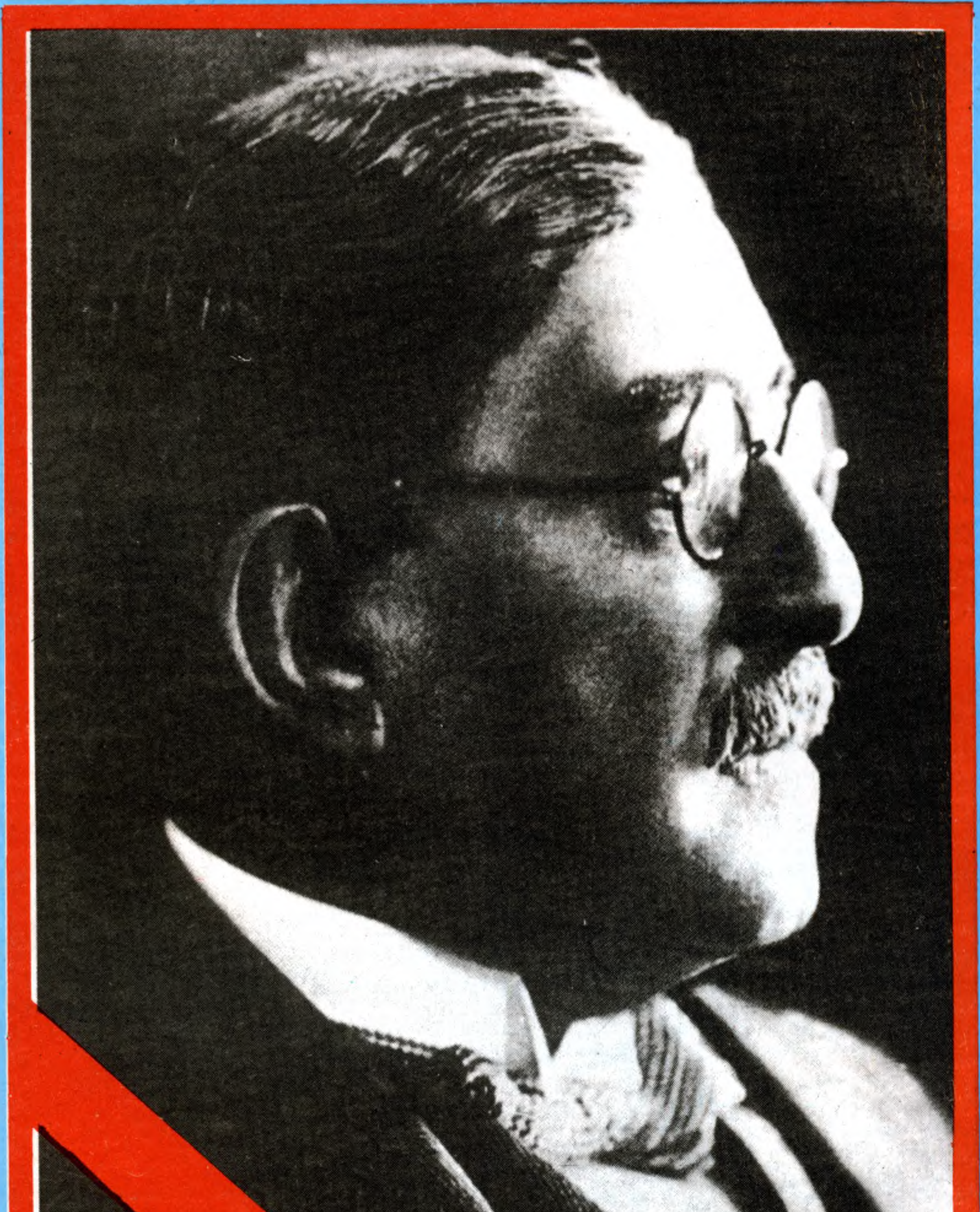
پدر ژورنالیزم افغانستان

علامه محمود طرزی

نصیر سهام

بکوشش و اهتمام : محمد عبیدالله عتیق



در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من
آیا کی کند قبر وکی دوزد کفن من
تابوت مرا به سر کوهی بگذارید!
تا باد ورزد بر سر آن از وطن من

20

بیوگرافی یا زندگی نامهء
دانشمند و مفکر بزرگ افغانستان

علامه محمود طرزی

نصیر سهام

شناسامه

بیوگرافی علامه محمود طرزی

نویسنده : نصیر سهام

اهتمام و کمپوز : محمد عبیدالله «عتیق»

تیراژ : ۲۰۰۰ (زمستان ۱۳۷۸ ش)

طبع و نشر : الازهر کتب خانه

دهکی نعلبندی بازار قصه خوانی پشاور پاکستان

شماره تیلفون : 2564414

تذکر :

چیز جدیدی بر زندگی محمود طرزی نوشتن کاریست دشوار، زیرا اهل خبره و دانشمندان کشور در گذشته تحقیقات فراوانی درین زمینه انجام داده و آثار زیادی نگاشته اند. و باالنتیجه او را دانشمندی گفته اند که تگور تیز پوی فکر و اندیشه اش نه در بخش معینی از علم و معرفت، بلکه به هر سویی ازین میدان تاخته، و بهرهء از خود بجا گذاشته.

محمود طرزی بمثابه نویسندهء آگاه و روشندل و ژورنالیست توانمند مشعل علم و دانش را در کشور فروزانتر ساخته و تازه نهال جنبش مشروطیت را که می خشکید مجدداً بارور ساخت.

درین مختصر که سعی بعمل آمده تا از گوشه های گوناگون زندگی محمود طرزی چیز چیزی در چند برگ نوشته شود، آروزمندی وجود دارد تا این برگها شناختنامهء کوتاهی از چهرهء پر درخشش این بزرگ مرد تاریخ کشور ما باشد.

ن – سهام

شرح حال

بزرگ مرد اندیشه و قلم محمود طرزی روز چار شنبه اول سنبله ۱۲٤٤ هـ ش مطابق اول ربیع الثانی ۱۲۸۲ هـ ق یا بیست و سه اگست ۱۸٦٥ م در شهر غزنین در نزدیکی های مرقد محمود غزنوی، دیده به جهان گشود، و از همین سبب او را محمود نام کردند.(۱)

در مورد تاریخ تولد محمود طرزی نظری وجود دارد که گویا در سال ۱۲۸٤ هـ ق پا به عرصهء وجود گذاشته است این مطلب در کتاب «دیدنی ها و شنیدنی» های محمود طرزی نیز تذکر رفته است. اما بنا بر دلایلی که وجود دارد سنهء ۱۲۸۲ هـ ق محقق تر به نظر می رسد.(۲)

پدر محمود طرزی غلام محمد خان طرزی در کوچه بارانه کابل زنده گی میکرد. پدر کلان وی رحمدل خان (متوفی (۱۲۷٥ هـ ق) از جمع پسران سردار پاینده محمد خان بارکزائی است که در قسمتی از قندهار حاکم بود.

---

(۱) به روز غرهء ماه ربیع الثانی بود — که آمد آن گل نورس به بوستان شهور
چو کرد اختر سعدش طلوع در غزنین — نهاد نام گرامیش را پدر محمود

(۲) جهت معلومات دقیقتر رجوع شود به ص ۸۱۸ کتاب مجموعهء مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار.

روزگار کودکی طرزی مصادف است با عهد امیر شیر علی خان. این دوران برای محمود دورانی بوده پر از عیش و تنعم که تصویر خوبی از آنرا میتوان در کتابش «دیدنی ها و شنیدنی ها» مشاهده کرد.

پدر محمود طرزی در دوران امیر عبدالرحمن خان مقربین دربار بود و محمود نیز گاهگاهی با پدر به دربار میرفت و امیر او را گرامی میداشت. با اینکه نوجوان شانزده ساله یی بیش نبود. رهبری یك گروه کوچك سپاه به وی سپرده شد.

دیر وقتی از حکمروایی امیر عبدالرحمن خان نگذشته بود که در اثر تحریکات انگلیس ها مخالفت هایی میان او و سردار ایوب خان ایجاد شد. درین میانه سردار غلام محمد خان طرزی جانب ایوب خان را داشت، با استفاده از همین زمینه گروهی از افراد علیه طرزی به تفتین و توطئه پرداختند و کار به جایی کشید که در آغاز زمستان ۱۸۸۱ م سردار غلام محمد خان به اتهام اینکه با مخالفان امیر مکاتبه داشته است، در قندهار زندانی گردید و متعاقباً در توافق با انگلیس ها حکم مصادرهء اموال و تبعید طرزی، همراه با خانواده اش، صادر شد. محمود طرزی یك زوجهء افغانی از خوزیانی داشت که در جوانی از جهان رفت و یك طفلی هم که از وی داشت در همان کودکی دیده از دنیا فرو بست. بعداً در سال ۱۸۹۱ م با دختر شیخ محمد صالح از اهل شام ازدواج نمود.

تحصیلات

پدر محمود طرزی چون خود اهل مطالعه، شاعر طبیعت، خطاط، نقاش و ارادتمند اهل عرفان بود، از همان آغاز کودکی محمود، بر تعلیم و تربیتش توجه فراوان داشت. همچنان که محمود خود گفته، نخستین آموزگار وی پدرش بوده و در زندگانی او چنان مقام بزرگی داشته که وی «چون پرکاه در پیش کهربا بود». دومین معلم محمود طرزی آخند زاده ملا محمد اکرم هوتك بود که از دوران الفبا خوانی تا روزگار جوانی اش در شام او را یاری میرساند، و بعد از پدرش او بود که دقیقاً کلید رهنمای علم و معرفت آنوقت را به دست طرزی داد. محمود طرزی در جوانی صرف و نحو عربی را آموخته با اشعار بیدل و مثنوی معنوی آشنایی لازم پیدا نموده بود بعداً وی شخصاً به مطالعه پرداخته و تحصیلاتش را در رشته های ادبیات، سیاست، حقوق، اجتماعیات و مبادی علوم طبیعی ادامه داد تا سر انجام «نویسنده و مترجم و سیاست مدار مدبر و شاعر وطن خواهی بر آمد و بسا کتب به زبان دری تألیف یا ترجمه کرد.»

محمود طرزی به هدایت پدرش سید جمال الدین افغانی رحمة الله علیه را که از اروپا به استانبول آمده بود ملاقات نمود. دیدار سید بر محمود تأثیرات عمیقی بجا گذاشت. درین مورد طرزی گفته است:

«علامه یك معدن عرفان بود، این هفت ماهه مصاحبت، به قدر هفتاد ساله سیاحت در بر دارد» (۱)

بعد از آنکه فرمان تبعید خانواده‌ء طرزی صادر شد محمود نیز با فامیلش به سفر پرداخت. او با اینکه بیشتر از هفده سال نداشت، در هر کجایی که مسکن گزین شد ولو رندك روزگاری هم بود، از آن بهره برداشته و در تحصیل علم کوشیده است.

از جنوری ۱۸۸۲ که آغاز سفرهای محمود بوده تا سال ۱۸۸۵ (دوره‌ء تبعید در هندوستان)، گذشته از اینکه بهره‌ء کافی از ادبیات گرفت، زبان اردو را نیز آموخت.

در تابستان همین سال سردار غلام محمد طرزی با فامیل به منظور زیارت بیت الله راهی بغداد گردیده وبعداً در دیار شام مسکن گزین گردیدند. محمود طرزی در بغداد به آموزش زبان ترکی پرداخت و آنرا چنان نیك آموخت که ترکان گاهگاهی گمان ترك بودن بر وی میبردند. او بعد از گزیدن اقامت در شام زبان عربی را نیز فرا گرفت. طرزی زبان فرانسوی را نیز تا حدود آموخت.

در سال بیست و ششم زندگی اش طرزی به همراهی پدر به استانبول سفر کرد، که شرح آنرا در کتاب «سه قطعه» به خوبی میتوان یافت. پس از استانبول، پدر و پسر، به دیار مصر روی آوردند و از آنجا پدر طرزی به زیارت خانه‌ء خدا رفت و محمود به دمشق عودت کرد.

---

(۱) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار ص ۱۵

در جمع شهرهاییکه محمود روزگار تبعید را در آنان سپری مینمود شام از همه برایش دلپذیر تر بوده، و به آن «شام جنت مشام» میگفت و شاید هم به همین دلیل با یکی از اهل همان شهر ازدواج نمود.

در دسامبر ۱۹۰۰ م هنگامیکه محمود بیشتر از ۳۵ سال نداشت و پدرش غلام محمد طرزی در حالیکه سخت آرزوی دیدن وطن را در دل می پروارنید در غربت از وطن، دیده از جهان بست. و پس از آن سرپرستی اهل خانواده به عهدهء محمود گذاشته شد.

طرزی پس از مرگ امیر عبدالرحمن به فکر عودت به وطن افتاد و در فبروری (۱۹۰۳ م ۱۲۸۰ ش) با موافقت حکومت عثمانیه به کابل آمد و مدت ۹ ماه در وطن باقیماند. درین جریان با امیر حبیب الله همصحبت شده و پیشنهاد دعوت متخصصین ترکی را به وی داد که مورد پذیرش امیر قرار گرفت. بعد از گذشت نه ماه امیر به طرزی و فامیلش اجازهء باز گشت به وطن داد. محمود به دمشق رفته بعد از ۲۳ سال تبعید در سال ۱۹۰۵ م با تمام عایلهء پدری اش به میهن باز گشته و در «ده افغانان» کنونی مسکن گزین گردیدند.

محمود طرزی از آغاز جوانی همزمان با اینکه به صورت پیگیر به مطالعه و تحقیق میپرداخت، به نوشتن آغاز کرد. وی در سفریکه با پدر در شهر های مختلف هند نموده بود، از جانب اهل ادب و فضل آنجا مورد تحسین و تمجید فراوان قرار گرفت. طرزی در دوران مهاجرت ها و تبعید و همچنان بعد از برگشت به وطن آثار زیادی از خود بجا گذاشته سعی کرد کتبی در علوم و فنون مختلفه یا خود بنویسد و یا ترجمه نماید که درینجا برخی از آنها را فهرست مینماییم.

۱- مجموعهء صنایع: گزیدهء اشعار استادان سخن که در سال ۱۳۰۰ (۱۸۸۳م) در کراچی آنرا به اتمام رسانیده است.

۲- منتخبات غلام محمد طرزی به خط محمود: منتخب اشعار دیوان غلام محمد طرزی که در سال ۱۳۰٤ ق (۱۸۸٦م) کار کتابت آن در شام تکمیل گردیده است. این اثر را محمود طرزی بعد ازینکه بوطن برگشت به برادرش عبدالخالق هدیه کرد.

۳- مجموعهء اخلاق: در مورد این اثر طرزی خود چنین گفته است:«چون این بندهء کم بضاعت قلیل المعرفت، محمود بیگ افغان درانی نسب از وطن مالوف آواره گردیده... لسان عذاب البیان ترکی را آموختم و کتبی که به این لسان طبع و نشر گردیده مطالعه نمودم. به جز تهذیب اخلاق و علومیت افکار و تفهیم انسانیت چیز دیگر به نظر نیامد، لذا خواستم تا اثری بگذارم و کتابی تألیف کنم. پس از کتاب اخلاقیه و حکمیه، بعضی سخنان مفید و مرغوب که در تهذیب اخلاق بکار است جمع نمودم و به اسم «مجموعهء اخلاق» مسمی گردانیدم.» (۱)

٤- دیباچهء دیوان سردار غلام محمد طرزی: که به هدایت پدرش غلام محمد خان طرزی، آنرا تحریر نموده است.

۵- سیاحت نامه در سعاده: شرحی است از سفر استانبول. این اثر به طبع نرسیده و متن کامل آن نیز در دست نیست. فصلی از این اثر در کتاب «از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی» زیر عنوان «یك شبی در بوغار دلنوار گذشتانده ام» آمده است.

---

(۱) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ۹۷ - ۱۲۹۰ ش ص ۸۳۸.

۶- سیاحت سه قطعهء روی زمین: این اثر در سال ۱۳۳۳ (۱۹۱۵م) در مطبعهء عنایت کابل در ۶۷۳ صفحه به طبع رسیده است.

۷- از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی: در مقدمهء این اثر آمده که این مجموعهء قسمت اول کتاب دبستان معارف (۱۸۹۰م) میباشد و اضافه گردیده که «دبستان معارف ما نخواست که از حسن و جمال ادبیات محروم بماند و اینست که قسم ادبیات آنرا جداگانه یك اثری ترتیب دادم و اسم آنرا (از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی) گذاشتم. ولی چنان گمان نشود که سراسر از خط و خال و می و محبوب بحث خواهد راندنی اکثر از آثار نشریهء ادبیه جدیده تشکیل یافته است.» (۱)

این اثر از جمع آثار چاپ شدهء طرزیست که در سال ۱۳۳۱ (۱۹۱۳م) در مطبعهء عنایت به طبع رسیده است.

۸- روضهء حکم: بخش دیگریست از کتاب دبستان معارف که در سال ۱۳۰۸ هـ ش در دمشق و شام جمع آوری و تألیف شده و در سال ۱۳۳۱ در مطبعهء عنایت در کابل به زیور چاپ آراسته گردیده است. این اثر همچنانکه خود طرزی گفته:

«.... اثری تألیف (نموده) که مقصد و موضوع آن منحصر به یك علم و فن نی بلکه از هر گونه کلام خوب و هر نوع سخنان مرغوب اخلاقی، ادبی، علمی، فنی، سیاحات، حکایات وغیره ناطق و باحث بوده...» (۲)

---

(۱) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ۹۷ - ۱۲۹۰ ش ص ۸۳۸.

(۲) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ص ۸۴۴.

۹- تلخیص حقوق بین الدول: در مورد این اثر گفته شده که در سال ۱۳۱۵ (۱۸۹۷م) از زبان ترکی به دری ترجمه گردیده و به امیر عبدالرحمن خان اهدا شده است.این اثر به چاپ نرسیده و نسخهء خطی آن نیز در دسترس نیست. (۱)

۱۰- مطالعات صحیبه: کار ترجمهء این اثر را محمود طرزی از زبان ترکی به دری در (۱۸ رجب ۱۳۱۸) ۱۹۰۰ م به اتمام رسانیده است. اثر متذکره قبلاً از زبان یونانی به ترکی ترجمه گردیده بود. کتاب مطالعات صحیبه را محمود طرزی بعد از عودت به وطن توسط کاتبی خطاطی نمود که تا کنون به همان شکل خطاطی شده باقیمانده و چاپ نگردیده است.

۱۱- سوانح زندگی: این اثر در جنوری ۱۹۰۸ به خواهش یکی از دوستان طرزی، به زبان ترکی نگارش یافته است. اثر متذکره (در اسد) سال ۱۳۵۵ بوسیلهء عبدالوهاب طرزی ترجمه گردید.

۱۲- رسالهء اغذیه و طبخ:این اثر نیز از زبان ترکی ترجمه گردیده ولی کار ترجمهء آن به پایهء اکمال نرسیده.

۱۳- معلم حکمت: این اثر شامل ۱۰٤ صفحه بوده در سال ۱۹۱٦ چاپ شده و به گفتهء طرزی درین اثر صحبت از آسمان، زمین، هوا و رطوبت و بخار، شبنم، ابر و باران و آب، برای طالبان علم است.

۱٤- سیاحت دورا دور زمین در هشتاد روز: در سال (۱۳۳۰ هـ ق ۱۹۱۲م) از زبان ترکی به دری ترجمه گردیده شامل ۲۷٦ صفحه میباشد.

---

(۱) همان اثر ص ٤۲ - ٤۳.

بعداً این اثر از روی متن دری به عربی نیز ترجمه شده است.

۱۵- سیاحت در جو هوا: شامل ۲۱۹ صفحه بوده در سال ۱۳۳۱ ق (۱۹۱۳م) ترجمه شده است.

۱۶- بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر: یکسال بعد از سیاحت در جو هوا، محمود طرزی به ترجمهء این اثر همت گماشت. اثر شامل ۳٦۲ صفحه میباشد.

۱۷- جزیرهء پنهان: از روی متن ترکی ترجمه شده و در سال ۱۳۳۲ ق (۱۹۱٤م) به چاپ رسیده است. اثر در برگیرندهء ٤۸۰ صفحه میباشد.

۱۸- تاریخ حرب: ترجمهء تاریخ جنگ روس و جاپان (۱۹۰٤-۱۹۰۵) است که در چار جلد تهیه شده. دو جلد اول و دوم در سال ۱۳۳٤ ق (۱۹۱٦م) از چاپ بر آمده و دو جلد دیگر یکسال بعد به چاپ رسیده است. محمود طرزی ترجمهء این کتاب را بنا به خواهش امیر حبیب الله در سال ۱۹۱۰ قبل از آغاز نشر سراج الاخبار در دارالترجمهء ترکی تکمیل کرده بود.

۱۹- پراگنده: مجموعهء شعری محمود طرزی است که در سال (۱۹۱۵م) ۱۳۳۳ ق در مطبعهء عنایت به چاپ رسیده است. درین مجموعهء اشعار طرزی از سال ۱۸۹٦ الی وقت چاپ اثر گنجانیده شده.

۲۰- دیدنی ها و شنیدنی ها: زندگی نامه و خاطرات محمود طرزی است که در هشت باب تنظیم شده است.

علاوه از آثاریکه تذکر شان رفت آثار دیگری نیز بشکل چاپ شده و چاپ نا شده از محمود طرزی وجود دارد. که ثبت همهء آنها درین

رساله مقدور نبود. (۱)

طرزی در فعالیت های علمی و فرهنگی اش پیوسته یك هدف داشته و آن روشن ساختن اذهان عامه و تجهیز آنان به سائقه علم و فرهنگ بوده است.

او به خوبی میدانست آنچه انسان را از حیوان تفریق میدهد عقل و منطق است و «صیقل آینهء عقل و منطق» علم و معرفت است و «منبع و مخرج» علم و معرفت «مکاتب و مدارس» به همین دلیل سعی مینمود تا از طریق نوشته هایش ارزش علم را توضیح نموده و مردم را به فراگیری آن دعوت نماید. او گفته است که:

«علم و عرفان چنان نور منیر خالق کون و مکانست که هرگاه پرتو تابش مهر منیر ضیا افشانش بر یك ملك و ملتی و یا قوم و هیئتی انتشار انوار و ایثار فیض آثار خودش را مبذول و رایگان نماید، ظلمت تیره درون تاریك دل نادانی و گمراهی، و دهشت بلا مقرون جهالت منزل ثقاوت و بیراهی، از آن ملك و ملت و قوم و هیات وداع ابدی گفته، انوار مدنیت و سعادت و فیوضات راحت و نعمت، هر طرف آن هیات و ملت را فرا میگیرد.» (۲)

محمود طرزی در اشعارش نیز توجه به علم و معرفت را از یاد نبرده است. بارها در مورد مکتب، علم و معارف طبع آزمایی کرده و شعر سروده است چنانکه درین پارچه میبینیم.

---

(۱) برای اطلاعات بیشتر از آثار محمود طرزی مراجعه شود به کتاب مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار.

(۲) سراج الاخبار افغانیه شماره ۱۲، سال اول، اول حمل ۱۲۹۱.

«معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل
معارف عندلیبی خوان که الحانش بود تحصیل
اگر اهل معارف بگذرد باقی بود نامش
حیات جاودان علمست و برهانش بود تحصیل
می بزم معارف میدهد از جهل آزادی
خسارات دیده گانرا رفع خسرانش بود تحصیل
معارف شد غذای روح و جای آن بود مکتب
جهالت درد بی درمان و درمانش بود تحصیل
معارف جمع آگاهی بود اندر زمان ما
که از شر جهالت ها نگهبانش بود تحصیل
بیا (محمود) از فیض معارف تازه کن جانرا
بنای قصر جان عرفان و ارکانش بود تحصیل» (۱)

در شعر محمود طرزی نه تنها مسایل تربیتی بازتاب یافته بلکه نا بسامانی های درون جامعه نیز بر شمرده شده و راه بیرون رفت از آن برملا شده است. طرزی در نوشته هایش چه نظم بوده چه نثر هرگاه کمبودی در جایی دیده عاجل بر آن انگشت انتقاد گذاشته است.

حالا این انتقاد به کسی متوجه بوده و به هر کسی بر میخورد مثلاً وقتی می گوید: «بس است صید بودنه بطرف کشتزارها...» (۲) این حرف

---

(۱) به نقل ازکتاب از هردهن سخنی و ازهر چمن سمنی نوشته محمود طرزی ص ۵۸.

(۲) این پارچه بصورت مکمل در کتاب «پراگنده» مجموعهء شعرهای محمود طرزی آمده است.

مستقیماً به امیر وقت بر میخورده زیرا یکی از بازیها و سرگرمی های موافق طبع امیر حبیب الله خان، بودنه بازی و شکار آن بود.

محمود طرزی در سرایش شعر بدین باور بوده که نباید مفاهیم را در لابلای تشبیهات و استعارات گم کرد. خوب است تا صاف ساده و روان و به زبان سلیس حرف را چه نثر باشد و چه نظم، بیان کرد شاید هم به همین علت در اشعار طرزی، که بیشتر در مجموعهء شعری اش (پراگنده) جمع شده، صنایع ادبی را کمتر میتوان دریافت. به هر حال اگر در شعر طرزی صنایع ادبی کمتر به نظر میخورد مسایل اجتماعی و زنده گی فراوان است. او سعی نموده سروده هایش آینه تمام نمای زندگی بوده و از حقایق درون جامعه الهام بگیرد. حقایقی مربوط به زندگی مردم ما:

شبی بود تاریك چون زلف یار — ز یك جنگلی می نمودم گزار
چه جنگل، مهیب ومخوف وسیاه — درختان سروش چو عفریت سار
زمین پر ز خون و هوا پر دمه — بهر سو جسدهای خونین نثار
به ترس وبه لرز و به اندوه و فکر — به آهستگی میشدم رهسپار
رسیدم به یك معتبر سهمگین — ز اندیشه و غم شدم بی قرار
ز بیم و ز اندوه و درمانده گی — نشستم که یکدم شوم رستگار
نیا سوده بودم دمی از تعب — که شد حالتی دیگری آشکار
صدای حزینی بگوشم رسید — که می گفت با نالش زار زار
شهیدان ظلم فرنگیم ما — بخون وطن لاله رنگیم ما

به حیرت شدم کین صدا از کجاست — چه جایست اینجا ؟که بس غم فزاست
که باز آن صدا با غم و ناله گفت — که این «روم یلی» ملك اجدادماست
زن و مرد و پیر و جوان بی گناه — همه گشته‌ء قتل عامیم راست
اگر پرسی از قاتل ما که کیست — ز صرب ز یونان و بلغاریا ست
و گر از گناهم بپرسی که چیست — به جز بغض دین فکر دیگر خطاست
نه عسکر بدیم و نه تیغی زدیم — چرا کشته گشتیم حیرت رواست
هزاران اسف کاش خورد و کلان — همی بود مان حاضری چون دغاست
به غفلت بدیم بکشتیم خویش — بلی خود کشی را همین یك جزاست
شهیدان ظلم فرنگیم ما — به خون وطن لاله رنگیم ما

* * *

ازین صورت محزن ازین خوش بیان — بگرداب غم غوطه خوردن روان
ز خود بی خبر بودن از جوش غم — که نا گه دگر حالتی شدن عیان
سه کالبد بر آمد و زیر زمین — بند هیچ چیزی به جز استخوان
به پیش یکی لوحه‌ء سنگ مزار — رسیدند با ناله‌ء با فغان
شنیدم که گفتند با یکدیگر — که ما را چو کشتند این وحشیان
بیائید تا بهر اخلاف خویش — خصوصاً به اخوان افغانیان
وصیت نویسیم و آگه کنیم — که غافل نباشد از مکر شان
شهیدان ظلم فرنگیم ما — بخون وطن لاله رنگیم ما

* * *

- معارف -

ای نو هوس علم دبستان معارف
جهدی کن و میشو تو سخندان معارف
جمع است معارف که شده جمع ز عرفان
شو بهره ور از مفرد عرفان معارف
گر معرفت حق بودت مقصد و اقدام
این جنس بیابی تو بدکان معارف
در آرزوی ثروت و سعودی دنیا
باشد هوست، یابی ز احسان معارف
گر هر دو بود مقصدت ای معرفت آگاه
یابی به خدا بار ز همیان معارف
شد بی خردی ضد معارف تو بضد بین
بشناس بضد قدر نمایان معارف
محمود شناسایی هر چیز بدنیا
معنی شده بر پایهء ارکان معارف
کسیکه در دل او نیست حب خاك وطن
محققست که او نیست نسل پاك وطن
رسول گفت که حب وطن ز ایمانست
اگر تو مؤمنی در دل بگیر باك وطن
به حفظ و خدمت او لحظهء مشو بیباك
بنوش بادهء حب وطن ز تاك وطن

چو گشت حب وطن جای در دل ملت
عدو به لرزه فتد میشود هلاك وطن
وطن به حب وطن قایم است و هم محفوظ
که هست حب وطن تیر سهمناك وطن
ز حق نیاز کند عاشق وطن «محمود»
که دشمنان وطن باد زیر خاك وطن

* * *

– مکتب –

مکتب بود که باعث فیض و سعادت است
مکتب بود که ماحی جهل و غباوتست
مکتب بود که کرده ترقی بدان دول
مکتب بود که فیض ربوده از آن ملل
علمست جان و جسم بود دولت و وطن
بی جان چسان تو زنده شماری تن و بدن
مکتب بود که منبع علمست و جان و جسم
مکتب بود که زنده گی آید ازو به اسم
مکتب بود که هست روان به هر جان قوم
مکتب بود که دور کند غافلی و نوم
عقل و ذکاء و هوش به انسان چو شد عطاء
با آن بشد ز فرقهء حیوانیان جدا

علمست بهر عقل و ذکاء صیقل جلا

بی علم عقل مانده چو یك گنگ بیصدا

مکتب بود که مؤجد علمست و عقل و هوش

مکتب بود که باز کند چشم و فکر و هوش

مکتب بود که تربیه و عقل ازو بود

مکتب بود که برتری و فضل ازو بود

* * *

– خاك –

هر چه میجویی بیابی بی سخن با فن ز خاك

سیم وزر ازخاك پیدا گشت وهم گلشن ز خاك

معدن سنگ ذغال و غاز و سیماب و نمك

اسرب وار زیر ومکس وهم مس و آهن ز خاك

گندم و جو نیشکر، قطن و عنب را برببین

ناریال و بانس و باعوباب و هم ارزن ز خاك

خاك را گویند تیره هم سیاه و هم کثیف

این غلط باشد ببین دنیا شده روشن ز خاك

نور تیل و گاز واسلین و هم غاز هوا

جمله پیدا شد زخاك و خاك شد معجن ز خاك

اشرف مخلوق شد نوع بشر بنگر که او

شد خمیر مایه اش از خاك و هم مدفن ز خاك

کی بود هر خاك یکسان پیش «محمود»
خاك افغان مقدس شد مراد من ز خاك

ای جان مکن غرور به آنسو مرو مرو
شیطان غرور کرد تو با او مرو مرو

کبر و غرور خصلت دون همتان بود
نفست عزیز دار بهر کو مرو مرو

کبر و غرور دیگر و دیگر علو نفس
بهر غرور خود به تکاپو مرو مرو

هر جایی میشوی که نمایی غرور خویش
ای خود نما چو مردم بی رو مرو مرو

تحقیر می کنی همه خلق و بخود ببین
خود بین شود و مشو! پی جاو مرو مرو

باشد اگر ترا مرض سخت و مهلکی
پیش طبیب تند ترشرو مرو مرو

محمود را بکبر مکن متهم که او
مرشد به او نموده که هر سو مرو مرو

* * *

- مکتب اناث -

«باشد ضرور بهر وطن مکتب اناث
زیرا ذکور نیم و دیگر نیم شد اناث
شد مکتب بدایت آداب هر ولد
هوش پر لطافت با شفقت اناث
پس هر زنی که علم و ادب دارد و کمال
با شیر علم را بولد میدهد اناث
تعلیم علم بهر زنان فرض تر بود
زیرا که هست مادر نوع بشر اناث
هر مادری که علم و کمال و ادب نداشت
طفلی که شیر داد شود کمتر از اناث
مکتب ز بهر نوع زنان آمده ضرور
تعلیم علم فرض بود بهر هر اناث
«محمود» تا بکی غم مرد و زنان خوری
تو در ذکور خیر چه دیدی که در اناث»

طرزی در پارچه های ادبی که مینوشت نیز مردمش را از یاد نبرده و سعی داشت تا آنچه می نویسد بیانگر حقیقی باشد از زنده گی مردم و جامعه اش.

این مسئله در بسیاری نوشته های محمود طرزی بخوبی تجلی یافته است یکی از نمونه های آن اینست:

(فقر و شتا)

(روزی از روزهای زمستان که «کرهء هوا» به ثقلت و برودت اعمال طاقت فرسای برفهای ثقلت بخشا طاقت نیاورد همه را بر زمین انداخته بود در اطاق فوقانی خویش در پیش پنجره ایکه بسوی کوچه ناظر بود نشسته دیدم: که فقر و احتیاج یك زن بیوهء بیواید بیچاره را از کلبهء احزانش به برآمدن مجبور نموده بود.

این زن بعنوان والده حایز بود. یعنی دو طفل یتیم صغیری با خود داشت. و چون کسی که یتیمان بدبخت او را در تحت حمایهء خود بود بعث گذار در عالم امکان مر زن بیچاره را میسر نبود لاجرم مجبور بود که با خود همراه دارد. طفل صغیریرا که بنیهء ریش برهنه اش چسپانیده بود شدت شتای عالم را این دفعهء اول بود که حس می نمود. چیزی نمی گفت، ولی می گریست و بدین حرکت خویش تألم سرما را افهام مینمود. بگریستن و اظهار تألم نمودن مجبور بود: زیرا بجز گلیم پارهء هزار پینه ایکه بجای قونداق در آن پیچیده بود دگر چیزی در بر نداشت، و بجز پستانهای خشکیدهء مادرش که سبب گرسنه گی چند روزه از شیر اثری ندارد قوت دیگر هم او را در عالم نبود پس بجز گریه کردن دگر چه چیزیست که او را مدد رساند؟ طفل دیگر چون بسن سه و چهار سال قدم نهاده بود، ناچار بره رفتن مجبور بود، گریه کرده و فریاد زده و نعره کشیده و (یخ بستم) گفته براه میرفت. در نعره زدن و فریاد کشیدن حق داشت. چونکه با پاپوشهای پاره پارهء که جراب را گاهی ندیده بر سر برفهای چون زمهریر و یخهای چون زنجیر در تگ و پو بود. از شقهای زیر جامهء پاره پاره اش چهرهء حزین نکبت و فلاکت نمایان میشد!...

در آنروز در کوچه و بازار بجز باد تند و سرد دگر هیچ کس در

گردش نبود در هر طرف سکوت و تنهایی حکم میراند. در آنروز عالم از دستبرد زمستان مشابه مزارستان مینمود!...

فقره زن از شدت برد قلبش مانند برگ میلرزید، و از گرسنگی بدنش می طپید، و بر حال رقت مال جگر پاره هایش اشك حسرت میبارید، شنیدم که شتا را مخاطب نموده گفت:

«ای زمستان آفترسان! فقرا، از وحشت شدت مظالم قهرمانیه ات در موسم صیف نیز بجان میلرزند. برای آنها در بستان عالم گویا بهار هیچ خلق نشده است. زیرا که چون بیایی اجساد، و چون نیامده، از خوف آمدن خود ارواحشان که چون یخ منجمد میگردانی. قهر و شدتت را همه گی بر فقراء حصر میکنی، ولی بتوانگران اظهار تواضع مینمایی بلی اگرچه در خانه های ایشان نیز بدرآمدن میکوشی ولی موفق نمی شوی بنگر بسوی این دهن های آتشفشان بخاریها شان که هر یك طوپهای خانه ویرانیت که از برای محو و پریشان کردن تو و عساکرت تهیه و آماده کرده اند. و چون پریشان اصلاً تقرب نمی جویی حقارت ایکه در خویش از توانگران مشاهده میکنی، انتقام آنرا ز ما میکشی. پس بنگر چقدر ظالم بی انصافی ای زمستان!...»

بعد از آن بسوی مناظر توانگران که تفت و بخار آتش بخاریهای شان، با بویهای اطعمه های گوناگون شان ناچن های دور باش عساکر سرما و گرسنگی بود متوجه شده بدین گفتار رقت آثار مبادرت ورزید.

«ای توانگرانی که جناب رازق مطلق شما را در ناز و نعم متفرق گردانیده، مرحمت کنید و بامداد ما برسید، ما را نیز بسلاحیکه از خصم جانتان ما یعنی زمستان برهاند مسلح گردانید. بر اطفال بیچاره یتیمه من ببخشائید که ایشان نیز مانند اولاد شما از بطن مادر تولد نموده، از زمین نروئیده اند. بخوبی بدانید که چنانچه شما از نوع بنی بشرید ما نیز

از همان نوعیم. نه نباشیم، و نه جماد! پس اینك را در زیر نظر آورده رقت نمائید که اگر آن قادر مطلق شما را بحال ما و، ما را بحال شما میداشت که مانع میتوانست شد، شما در خانه های گرم و بسترهای نرم نشسته و می خوابید، و مادر کلبه های سرد و خاکهای سخت تعیش و زندگانی میکنیم. شما از طعامهای لذیذ بیتاب میگردید. و ما بسی روزها که برای لب نان خشکی بدرجهء هلاك میرسیم. شما اولادهای تان را در قونداقهای زربفت و کم خواب می پیچید، و ما پارچهء کهنهء سانی نیز نمی یابیم. پس قیاس نفس نموده، و حال ما را بر خود و حال خود را بر ما مقایسه کرده به تشکر این همه فهم گونا گونیکه قادر توانا شما را ارزانی داشته بر احوال ما فقراء مرحمت کنید تا نعمت تان مزید گردد.

اگر سوال شود که روح انسانی را زیاد تر تهدید کننده، و لرزه دهنده در دنیا چه چیز است؟ جواب آن ایندو کلمهء مختصر خواهد بود (فقر و شتا). »

طرزی در فعالیت های ادبی اش به ترجمهء اشعار و داستانها نیز می پرداخت میتوان گفت داستانهای را که محمود طرزی به زبان دری ترجمه کرده، اولین ترجمهء بوده اند او ترجمهء آثار داستان را به زبان دری که قبلاً رایج نبود آغاز کرد. طرزی، هنگامیکه از سفر مصر دوباره به دمشق عودت نمود کار ترجمهء یك رمان فرانسوی را به نام «فلورا» آغاز کرد. بقول وی این اولین رمانی بود که به زبان دری ترجمه میشد و همین رمان مشوق خوب طرزی بود در زمینهء ترجمه های بعد چنین آثار.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان با ترجمه های محمود طرزی دو نمونهء کوچك از ترجمه هایش را به گونهء مثال نقل میکنیم:

(قطعه)

«ملك زرین بال جمال، بکس لطافت مثال خود را از جوهر فرد «حسن» مملو ساخته، و بر تخت مرصع ظرافت نشسته، و یك چوچه گك شیرینك کوچك بال بسیار خوش جمال کلوله گك خود را با خود برداشته از افلاك عظیمه بی انتها عازم کرهء زمین خاکی با صفا گردید.

در یك دشت فراخ همه چمنزار سراسر پر ازهار، بر یك تپهء کوچك زمرد مثال تخت سلطنت جمال را وضع نمود.

چوچه گکش شیپور دراز تیز آواز خود را بشدت بدمید. از هر هر طرف خیلها، سیلها، گروها، فرقه های خوبان پریرویان جهان بر اطراف تخت پری حسن و جمال گرد آمدند، و بدامن بوسی منعم پر شوکت و شان حسن و آن خودشان یك بر دیگر پیشقدمی ورزیدند.

ملیکهء حسن و جمال بکس خود را باز کرده به تقسیم حسن و نیکوئی آغاز نمود:

پریرویان انگنیریرا یك گلگونه سرخی پر لطافت فجر شمالی آسا احسان نمود.

خوش جمالان اسپانیوی را با یکدسته خرمن موهای سیاه فامی مزین فرمود.

دلبران سیمین بدن ایتالی را دو چشم درخشندهء سوزندهء کوه آتش فشان (وه زو) مانندی عطا فرمود. خوبان حلاوت نشان آلمانی را دو صف دندانی سفید منتظم چون سلك گهر بخشید.

مهرویان رومی نژاد آنرا در پیکرهای خمیر مایه لطافت شان یك آن وادا و ناز و عشوه های بدیعه تودیع نمود.

والحال همه زنان ترك و عجم و عرب و هند و کشمیر را نیز بی بهره فیض و عاطفت نگذاشته و بکس خود را تکانده خواست پرواز کند که

دفعه محبوبه نمکین دلنشین ملکوتی قرین فرانسوی نژاد دست توسل در دامن چون خرمن گلشن انداخته فریاد برآورد که:

- انصاف! انصاف! ای ملیکه حسن و جمال! این جاریه خود را سراسر فراموش لطف و عاطفت خود فرمودید؟

ملکه حسن و جمال را محبوبیت بزرگی دست داده زبان اعتذار کشوده گفت:

- ای دلبران جهان خوبی! ای عفو کن از بسکه بمن نزدیك بودی ترا ندیدم. این را گفته حاضرین را خطاب نمود:

- ای دلبران جهان خوبی! ای پریرویان چمنستان محبوبی! چنانچه محبوبه نزدیك من دست توسل بدامن من زده منهم چنك شفاعت به شفقت شما میزنم. مرا بجز آنکه مروت شما ازین خجالت وارهاند دیگر امید گاهی نماید زیرا بکسم خالی، و دستم تهی ماند.

پریرویان و محبوبه گان حاضره به طرف همدیگر خودشان یك نظری انداخته بمروت آغاز نهادند. انکلیزار سرخیی فجر شمالی خود رخساره ها و لبهای آنرا غازه نموده. اسپانوی از سیاهئی موهای وافر خود زلف او را شانه و مژگانهای بلند برگشته اش را سرمه کشید. ایتالی سوزنده گیی نگاههای وه زو مانند خود را که در چشمان سیاهش حل و مزج ساخت. آلمانی از دندانهای خود لبانش را تبسم جانبخشایی آموخت. روحی بدن سیمین خود را به تعلیم عشوه و ادایش مامور نموده.

والحاصل ترکی، عربی، عجمی، هندی، کشمیری هر یك از حرکات فضیلت، نزاکت، حلاوت به او بخشیده دلبر و دلربای فرانسوی مظهر این مصرع برجسته گردید: (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) انتها» (۱)

---

(۱) از هر چمن سخنی... ص ۶۰ - ۶۳

آشیان بلبل

«از یك جنگل بسیار لطیفی می گذشتم. نظرم بر یك آشیان بلبلی برخورد، درمیان این آشیان چار دانه چوچه موجود بود. بسببی که هنوز بال و پر نکشیده بودند از حرکت اهتزاز کارانه بسیار خفیف و روحپرور نسیم بهاری متأثر شده میلرزیدند. و به یکدیگر خودشان آنقدر نزدیك میشدند که تنها سرهای کوچك شان و چشمان مهره مانند سیاه شان دیده می شد.

از تخم هنوز نو بر آمده بودند، از دنیا هنوز خبر ندارند! دره ها، کوهها، آبشارها، چمنزارها هست یا نیست نمیدانستند.

بیچاره گکها!... چه قدر عاجز و چه قدر بی قدرت بودند! اگر به همین حال ترك شوند از سردی و گرسنه گی هلاك شدن شان محقق بود. لیکن حضرت خالق تعالی برای این چوچه گکها دو عدد حامئی مشفق تعیین فرموده که آنها هم عبارت از پدر و مادر شانست که در یك کنار آشیان بپا ایستاده بودند.

سبحان الله! در آنقدر وجودهای کوچك حکم بالغه خلقت آن جوهر بزرگ عشق و محبت، و آن حس رقیق عجیب پدری و مادریرا چسان گنجانیده است؟ چون بغور (به غور) می نگریستم میدیدم که در هر طپش دل شان یك حس شفقت و محبت بزرگی دربارهء اولادشان موجود بود.

بسوی آشیان خم میشدند، غذایی را که به منقار آورده بودند به چوچه گکهای خود تقدیم میکردند. این چار چوچه بلبل بچه گونه یك تلاشی و چقدر یك هوسی گردنهای خود شانرا دراز می کردند، و منقار های خودشان را میکشادند که از دیدن آن حقیقتاً انسانرا حیرت دست میداد. کوشش تغلبکارانه ربودن لقمهء بزرگ تر را و قاعدهء طبیعیه گرسنه گذاشتن قوی زبونتر خود را درمیان حواس این بلبلکهای معصوم که هنوز، دنیا را نمیشناسند، و حیات را نمیدانند که چیست؟ به کمال خوبی عیاناً مشاهده میشد.

شعاعات زرین شمس خاوری از میان برگهای زمردین آسای درختان برین آشیانه سعادت نورها می افشاند، شرشر آب از جویبار لطیفی که از نزدیك آشیان در جریان بود، و بوهای گوناگون ظریف گلهاییکه سواحل دلنشین پر سبزه جویبار را تزئین داده بود هوای نسیمی را معطر مینمود.

پدر و والده گاه گاه خدمت تقسیم غذا را تعطیل کرده به یك طور نظر ربایانه ئیکه مخصوص مرغانست، و یك شفقت مفتونانه ایکه محسوس حسیات پدران و مادران است به تماشای چوچه گکهای خودشان متفرق میشدند. بعد از کمی زوج و زوجه بیکدیگر خودشان یك نظر ساکتانه سودا کارانه انداخته، منقار به منقار و گردن بگردن میشدند... و به معانقه عاشقانه آغاز میکردند! چه محبوب یك عائله!... چه لذیذ یك عمر!...

بعد از داد و ستد این بوسه های عاشقانه از اوضاع شان چنان معلوم میشد که این دو بلبل با همدیگر مداوله افکار و مشاوره حال میکردند، و همچنین حرکات شان دیده شد که بعد ازین مشاوره بلبل نر

پرواز کرده برفت. بلبل ماده به آهسته گی در آشیان فرو آمده بال شفقت خود را بر چوچه گك های بیچارهء خود که از تأثیر نسیم رعشه دار بودند کشاده بنشست.

برای تماشای منظره حیرت فزای اطراف سر خود را از آشیان به یك وضع بلندی گرفته بود. چوچه ها در زیر بال و سینه اش خزیده بودند. بسیار وقت نگذشته بود. بلبل نر عودت نمود، منقار خود را بسوی ماده خود دراز کرد، و نفقه را که آورده بود به او داد.

واه واه! چه طعام مسعودانه؟... بلبل ماده لقمه را که رفیقش آورده بود، به چنان یك محظوظیتی می گرفت که از کمال لذت و محبت پرهایش، همی طپید و همه وجودش همیلرزید! بلبل نر به این صورت یك چند بار رفت و بیامد. رفیقه خود را سیر کرد.

این حیوانکها، پیش از پانزده روز دگر گونهء یك زنده گانئی داشتند. آن حیات شان با این حیات شان فرق کلی دارد. در آنوقت از شاخی به شاخی می پریدند. به نغمه های عاشقانه یك دیگر خود شانرا نوازش ها، مدحها و ثناها میگفتند. والحال در یك ذوق و صفای آزادانه یی نشاط آورانه میزیستند. با هم می پریدند، عشق می باختند، غزل میسراییدند. حالا آنکه درین وقت همه احوال شان تبدیل یافته مانند اول نمی پرند، نمی خوانند، عشق بازی نمی کنند.

آیا چرا، چونکه حالا برای یك عائله پدر و مادر شده اند!... درین وقت درخصوص بجا آوردن وظایف پدری و مادری کوشش میورزیدند. برای تعیش و نفقه و اسباب استراحت چوچه گکهای خود حصر وجود کرده اند.

احتمال دارد که چوچه گکها ازین شفقت پدر و مادر خودشان بیخبر باشند؟ احتمالی که به مجرد بال و پر کشیدن، و صنعت پرواز را از آنها آموختن این والدین پر شفقت خود شانرا کلیاً ترک کنند؟ شفقت پدری و مادری به جویبار میماند:

جریان طبیعی آن دایماً از بالا به پایانست! به عکس آن هیچگاه نمی گردد.

آیا این یك جوره بلبل در باب اولادهای خود چه می اندیشند؟

هیچ شبهه نیست که این ها از فکر تربیه و تعلیم دختران و پسران خود آزادند که چگونه علم و صنعت بیاموزند، و کدام پیشه و هنر را مدار معیشت و زنده گانی خود بسازند. اندیشهء اینرا هم ندارند که برای رفاهیت استقبال اولاد خودشان جمع زر و مال بکنند. اما باوجود این هم صورت معیشت و زندگانی این ها را اگر به نظر امعان حکمت نظر کنیم، بسی اسرارهای عالی محاط می یابیم.

آیا بلبلك ماده که پارسال خود او نیز چوچه گك عاجزه بود و امسال اول بار والده شده است بناء ساختن این آشیانه پر صنعت را که در آن تخم نهاده از کدام مکتب فن معماری آموخته است؟

به این آشیان به نظر غور و حکمت نظر کنید. ببینید که طرز بنا و ساختن آن عیناً و تماماً به همان آشیانهء پدر و مادر بلبل ماده که پارسال او در آن بزرگ شده است مشابهت دارد. آیا این مطابقت و برابری صنعت از چیست؟ آیا چرا بدیگر صورت و دیگر طرز ساختن بنا و انشا نمی کنند؟

آیا به او که گفته است که برای جان یافتن تخمها حرارت لازم

است؟ آیا اینرا چسان دانسته که بعد از آنکه برین تخمها پانزده روز بنشیند از هر یك ازین تخمها یك یك چوچه گگی می براید؟ آن مرغ تیز پرواز آتشین مزاج که از شاخی بشاخی می پرید و پنج دقیقه در یك جا قرار نمی گرفت آیا بشوق کدام حس، و شوق کدام روح به این چنین یك وضع تحمل فرسا هفته ها می نشیند. و طاقت می آورد؟ وقتی که چوچه گگها میبرایند آیا به مادرشان که تعلیم میدهد که آنها محتاج غذا می باشند؟ هر طرف را دور میکند، غذاي موافق معده هاي نازك آن چوچه گگها را انتخاب میکند، و به منقار خود گرفته می آورد، آیا این صنعت بسیار نازك و مهم را از که تعلیم نموده؟ آیا آن کدام حسیست که طبیعت او را بیك پا ایستادن و بخواب رفتن عادت داده، آیا کدام حسیست که برای نگهبانی و گرمی ای آنها روزها بیك وضع نا آرامی بر سینه و جاغوز بخوابد؟ فکر خود را یکقدری پیشتر سوق بکنیم:

آیا آن تخمی را که منشا نسلهای بی نهایت حیوانست که ساخته و از کدام ماشین به عمل آمده؟ آیا آن تخم حیاتی را که در مرکز بیضه موضوع است کدام قدرت خوارق نما خلق کرده است؟

چه حادثه عقل بر اندازانه.

در درون مایع بیضه بعد از یك کم وقت یك مخلوقی دیگري که به پدر و مادر شبیهه است به حرکت می افتد! زردی تخم بیك تناسخ بزرگ اعجاز نمایی گرفتار آمده جاندار میشود! قسم زلال سفید آن غذای این مخلوق جدید می گردد! آهسته آهسته اعضای وجود چوچه گك تشکل و تکامل کرده می رود! در ظرف یك چند روز بالها و پنجه ها معلوم میشود! سر از سینه جدا میشود! پس معلوم شد که وقت چاك نمودن

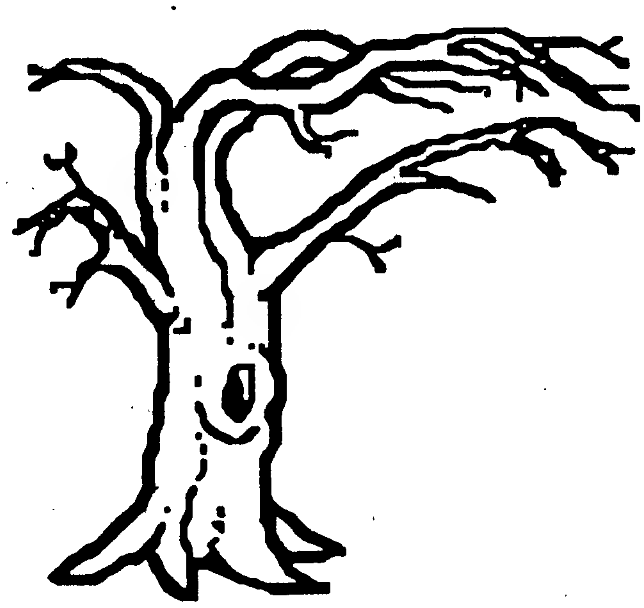
محبس قفس بیضه وی در رسیده است...

برای بجا آوردن خدمت شکستاندن محبس بر منقار کوچك نازك آن مخلوق جدید در درون تخم یك پوش سخت و کلفتی پیدا می شود که بعد از بجا آوردن خدمت آن پوش پس می افتد. با این پوش غلیظ و سخت منقار خود بیضه را میشکند و سرك کوچك خود را میبرارد. و بعد حرکت دادن بال های خود سراسر از محبس خلاص می شود.

ای آشیان بلبل! تو از برای من یك نسخهء کبرای حکمتی! که بقدر همه عواملی که مسلك شمس را تشکیل داده بزرگی!

ای ذات واحد بی همتا! ای خالق یگانه همه این عوالم بی منتها! کوچکترین مخلوقات بقدر بزرگ ترین مخلوقاتت حکمت آمیز و عبرت انگیز است!!!...

(انتها)



فعالیت های ژورنالیستیکی

وقتی از فعالیت های ژورنالیستیکی محمود طرزی صحبتی به میان آید، به هیچ وجه نمی توان لقب پدر ژورنالیزم افغانستان را که برحق به وی نسبت داده شده از یاد برد. با اینکه قبل از محمود طرزی نیز جریده نگاری در کشور وجود داشته و در دوره‌ء امیر شیر علی خان جریده به اسم شمس النهار به چاپ میرسیده است، وهمچنان یك شماره از جریده‌ء سراج الاخبار پنج سال قبل از اینکه محمود طرزی مسوولیت آنرا داشته باشد با مدیریت مسوول مولوی عبدالرؤف به چاپ رسیده است اما کار نشرمجدد آن اصول جریده نگاری را در کشور به یك سیستم مبدل ساخت.

طرزی در کار نشر اخبار معتقد بود که «اخبار چنان یك آیینه‌ء جهان نمائیست که در خانه نشسته انسانرا از احوال جهان با خبر میگرداند... اخبار چنان یك تیغ عریان بر اینست که زبان بدخ إهان غلط اندیش وطن را مقطوع میسازد... اخبار چنان معلم ادیبی ست که انسانرا بدون قید و فشار بر تحصیل و یاد گرفتن بسی علوم و فنون عالیه شوق و رغبت میدهد... اخبار چنان گلزار پر ازهاریست که هر کس موافق طبع خود گلی از آن بر چیده می تواند و الحاصل از مطالعهء اخبار همه صنف مردم مستفید میشوند و شده می توانند» (۱)

---

(۱) سیر ژورنالیزم در افغانستان، نوشته محمد کاظم آهنگ ص ۵۲

محمودطرزی باچنین اعتقادی نسبت به اخباراصول اساسی وبنیادی روزنامه نگاری را که اطلاع دادن، تعلیم دادن، سر گرم ساختن و روح دادن است بکلی در نظر داشته و بر بنیاد آن کار نشر اخبار را آغاز نمود.

به همین دلیل است که سراج الاخبار افغانیه را «اولین قافله سالار مطبوعات افغانستان» پذیرفته و نشر آن را در رأس کارهای نویسنده گی محمود طرزی قرار داده اند.

او میدانست که اخبار زبان مردم است، و ضرور تا هر ملتی باید اخبارش را داشته باشد. و از سعی تلاشی را که برای ایجاد «این گرامی نامهء وطنی» به خرج داده بود خیلی هم راضی بود. او میپنداشت که با نشر سراج الاخبار مردم خود را از جمع «اقوام وحشیه و بدویه» بیرون آورده است. وی در مقالهء افتتاح کلام در شمارهء اول سراج الاخبار گفته که:«اخبارها درین عصر به مثابه زبان ملکها و ملت ها قایم گردیده است، و در وقت حاضر بجز اقوام وحشیه و بدویه هیچ یك دولت و قومی... موجود نیست که مالك اخبار نباشد» (۱)

طرزی به کار ژورنالیستیکی اش عشق میورزید و هیچ کسب و مسلك و هیچ پست و مقامی را با آن برابر نمیدانست و به آنانی که مصروف اینکار بودند سخت به دیدهء قدر مینگریست. وی خیلی می پسندید که کارکنان مطبوعات حرفشان را بی هراس گفته و هر آنجا که نا بسامانی وجود داشته باشد آنرا برملا سازند، زیرا کار یك ژورنالیست خوب همین است و پخش و نشر چنین مطالب حق مسلمش.

---

(۱) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ص ۷٤

محمود طرزی سعی داشت تا از طریق کار مطبوعاتی به تعلیم و تربیت افراد جامعه اش پرداخته و جریده اش و نامه اش چون مشعل تابناکی راهگشای مردمش بسوی ترقی و سعادت باشد.

دیری نگذشت که اسم و رسم سراج الاخبار از سرحدات کشور به بیرون انتشار یافت. حلقات روشن فکری هند، ایران و بخشی از آسیای میانه با علاقمندی تمام به خواندن مطالب آن می پرداختند. درین مورد یاد داشتی را نقل مینماییم از سناتور سابق و رئیس اسبق تمیز وزارت عدلیه محمد امین خوگیانی که در پشاور تحصیل میکرد.

«به سال اول تعلیمی پوهنتون پشاور ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵م) در شعبهء علوم از فبروری تا جولای تحصیل میکردم. شماره های سال چهارم سراج الاخبار که جریان جنگ عمومی نخستین را به کمال صحت و آزادی از منابع ترکی و عربی و دری و السنهء اروپایی نشر مینمود، دلچسپی های معلمین و متعلمین را جلب کرده بود. به وقت فراغ از تدریس، بعد از نماز ظهر تا نماز خفتن برای مطالعه کتب و جراید در قرائت خانه مکتبهء پوهنتون پشاور، تشریف میاوردند. دیده میشد که برای اقناع مطالعه کننده گان سراج الاخبار سوزن دوخت فورمه های اخبار را میکندند. به این صورت شانزده نفر می توانستند که یك نسخه شانزده صفحه یی هر نسخه از نسخه های چهارگانهء واصله قرائت خانه را در عین حال مطالعه نمایند. هر فورمه را یك نفر یا دو نفر بدست خود می گرفتند، پشت هر صفحه یکنفر ایستاده میشد، وقتی که از خواندن یك صفحه فارغ میشد به صفحهء دیگر متوجه میشد. خالیگاه را شخص دیگری از شایقان پر می نمود. هر که از شصت و چار نفر مصروف مطالعه از مجلس می بر آمد

جای او را دیگری پر مینمود. هر قدر که وقت عصر نزدیك میشد تعداد شایقان فراوانی میبافت. پشت هر صفحه تا چهار نفر ایستاده میشد و تعداد خواننده گان از شصت و چار به دو صد و پنجاه و شش نفر میرسید. حتی بعد از نماز شام که تعداد نفر کاسته میشد، باز به اندازهء همان شصت و چار نفری بالغ می بود.» (۱)

در مورد تأثیرات سراج الاخبار در خارج از کشور استاد عبدالحی حبیبی نیز چنین نوشته است: «.... اما در خارج مملکت همه حریر خامه محمود طرزی در گوش های مردم، سامعه نواز بود و چشم های خواب بردگان را باز می ساخت.

برای مثال: در فبروری ۱۹۱۷ میلادی جنرال کورا پاتکین حکمران روسیهء تزاری در ترکستان تلگرامی به نمایندهء روسیه تومیسکی که در هند بود فرستاد: که شماره های سراج الاخبار در بخارا و بلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد و از مقالات آن احساسات ضد روسی و بریتانوی در مردم به جنبش آمده است. بناء برین باید دولت هند بریتانوی بر امیر افغانستان فشار آورد، تا این جریده خط مشی تبلیغی خود را تغیر دهد. تصدیق این سخن را نویسندهء این سطور از مرحوم صدرالدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم ماوراء النهر و اولین رئیس اکادمی علوم تاجکستان در سنهء (۱۳۲۵ هـ ش) در شهر قدیم سمرقند شنیدم، که در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم. شادروان عینی که مرد محترمی بود و به لهجهء شیرین تاجیکی حرف

---

(۱) مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ص ۸۳۲ – ۸۳۳

میزد گفت: «در ایام حکمرانی امیر اخیر بخارا، جوانان تاجیك بیدار شده و او را به اصلاحات جدید و تأسیس مکاتب و آزادی مطبوعات واداشته بودند. چون سراج الاخبار کابل و نوشته های محمود طرزی هم بما میرسید و آنرا اندر خفا میخواندیم، گماشته گان امیر بخارا نمیگذاشتند و خوانندهء سراج الاخبار را تعقیب و تنبیه میکردند.

خوب بیاد دارم که روزی فطرت بخارایی یك شمارهء سراج الاخبار را در حجرهء مدرسهء بخارا بمن رسانید و در همان دم جاسوس امیر بخارا به تعقیبش آمد، ولی من آن شماره را در لحاف پیچانیده و از نظرها مخفی داشته بودم.

اکثر شعرای جوان تاجیك به پیروی اشعار تنبیه آور سراج الاخبار، شعرها می سرودند و جوانان تاجیك آنرا ازبر میکردند. پیام سراج الاخبار در جوانان ماوراء النهر خیلی تأثیرات نغز و نیکو داشت». اما در هندوستان قراریکه از اسناد محرمانهء ۲۱ جولائی ۱۹۱۶ م، محفوظ در آرشیف ملی هند (شعبهء داخلی سیاسی) بر می آید: شماره های سراج الاخبار علاوه بر اینکه در بازارهای بلاد افغانستان و قبایل پشتو زبان سرحدی دست بدست میگشت، در جراید هند و پارس و کشور عثمانی نیز مطالب آن اقتباس میشد. بنا برین در سپتمبر ۱۹۱٤ م W.M. HAILY. چیف کمشنر دهلی به سر مأمور اطلاعات جنایی SIR CHAVLES CLIVELAND نوشت: چون لهجهء سراج الاخبار به کلی منافی منافع ماست، باید ورود و توزیع آنرا در هند ممنوع قرار دهیم...» (۱)

---

(۱) جنبش مشروطیت در افغانستان تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی کابل ۱۳۶۳

از آنجاییکه امکانات نشر و طبع کتب و رسالات خیلی محدود بوده، محمود طرزی سعی داشت از طریق نشر سراج الاخبار مطالبی از علوم و فنون مختلفه را بخورد مردم بدهد. او نوشته است که «سراج الاخبار افغانیه یکدانه جریده‌ء است که جلوه گر بازار معارف شده است، لهذا مجبور است که خود را جامع الصفات ساخته در راهء استفادهء اخوان دین و هموطنان عزیز خود عرض خدمت نماید، و ازین است که هم بصفت یك مجله علمیه و هم به شکل یك رساله موقوته ادبیه، و هم بطرز یك جریدهء سیاسیه و هم برنگ یك اخبار خبرهای یومیه شده بمیدان میاید.

اگر هم چنین نکند چه کند؟ زیرا برای یك مملکت، از هر رقم این چنین جرایدی که مذکور گردید، به صدها جراید لازم است. حالانکه (من بیك دل عاشق صد آتشین رخساره ام.) (۱)

به همین دلایل سراج الاخبار را از یك جهت در داخل کشور و بیرون از مرزهای آن شدت کسب کرد و از جانبی محافل ارتجاعی داخلي و خارجی در صدد چید توطئه علیه آن بر آمد ارتجاعی حال بیمورد نخواهد بود تا جسته و گریخته نوشته های طرزی را در موارد گونا گون ببینم.

توجه به اولاد وطن از جمع مطالبی است که پیوسته افکار محمود طرزی را به خود جلب کرده. او اطفال را «نونهالان تر و تازهء چمنستان وطن» می دانست و بدین باور بود که «اگر خوب تربیت شوند میوه های شیرین برای وطن بار میدهند». و همین اطفال است که مردان آیندهء هستند و آینده سازان جامعه.

---

(۱) مجموع مقالات محمود طرزی صفحه ۶۸

طرزی برای خدمت گزاری به این گروه از افراد جامعه اش در میزان سال ۱۲۹۷ جریده، تأسیس کرد به نام سراج الاطفال. این جریده که در هر پانزده روز یکبار، به نشر میرسید منبع خیلی خوبی بود برای کسب معلومات آفاقی و انکشاف ذهنی اطفال و نوجوانان میهن. به همین ترتیب محمود طرزی رشد فکری زنان را که نیم بدنه وطن اند، نیز از یاد نبرده بود. او ضرورت تعلیم دادن به زنان و پیشرفت آنانرا از واجبات زمان میشمرد. برای این منظور از شماره هفتم سراج الاخبار ستونی تحت عنوان (ناموران زنان جهان) به نشر میرسید. با اینکه در مورد مخالفت هایی وجود داشت اما طرزی استوار و متین در این راه گام گذاشته و به پیش رفت. او می نویسد:«برای فایده برداشتن بی بی های مستورات و بیگمهای مخدرات وطن عزیز خود، احوال زنان مشهور جهان را گاهگاهی درج اوراق سراج الاخبار مینماییم... حتی اگر کسی بر ما ایراد بگیرد که هنوز در صد یکی میان مردان پیدا نمیشود و از مطالعه، سراج الاخبار فایده، نمی گیرد، چه جاییکه زنان، این چنین اعتراضات سد راه ما نخواهد شد.

هیچ ملتی نیست که از ابتدای ظهور خود عالم و دانا و صنعتگر بدنیا آمده باشد».(۱)

و اما بیشترینه تلاش محمود طرزی را در کار مطبوعاتی، می توان در نوشته های سیاسی اش جستجو نمود. طرزی منحیث یك نویسنده بیدار دل و میهن پرست «هر چه گفته از بهبود وطن گفته و هر چه نوشته در مدافعه وطن نوشته است».

---

(۱) سیر ژورنالیزم در افغانستان نوشته محمد کاظم آهنگ ص ۵۷ – ۵۸

هر نوشته اش پیغامی است برای بیداری هم میهنش و هر سروده اش سرشار از عشق به وطن. برای طرزی وطن همیشه معشوق و حبیب و دلنشین بوده.

«ای خاك پاك وای وطن خوش زمین من
معشـوق من حبیب من و دلنشـین من»

طرزی در مورد وطندوستی در شماره‌ء هفتم سال اول سراج الاخبار نوشته:

«ای هموطنان دانش قرین، وای هم ملتان هم دین و هم آیین! آیا میدانیم که وطن خود مانرا چرا دوست میداشته باشیم؟ اگر از همه سبب های بیشمار آن یکان یکان بیان کنیم، می باید از همه کاینات سخن گوییم، زیرا کاینات وطن ماست. موجودیت ما به وطن وابسته است، مقصد از دوست داشتن وطن تنها عبارت از دوست داشتن خاك و چوب و سنگ و میوه و باغ وغیره نیست بلکه وطن خود را دوست داشتن است، شرف و عزت ملیت ناموس خود را دوست داشتن است. آزادی خود را دوست داشتن است».

طرزی دایماً اذعان داشته که وطن بر افرادش حقوق فراوان داشته و لزوماً دین ها باید اداء شود، وطن مادر است، پدر و اجداد است و دوری از آن رنج جانگداز.

وی دوری از وطن را در یکی از نوشته هایش چنین ترسیم نموده است: «دل انسان دایماًمانندسوزن قبله نمابرهمان جهت وطنش متوجه ومایل میباشد، و همینکه یك فرصتی بدست آرد، مانند مرغ رشته از پا گسسته به آنطرف یا تنها یا اگر بتواند با همه آشیان و خانمان پرواز کرده میاید.

آیا نمی بینید که در زمان جنگها و جدالها در مابین دولتها و ملت ها یك آلمانی که در هندوستان وطن متخذ کرده باشد با یك فرانسبسی یا یك یونانی که در چین یا امریکا مقیم باشد، هماندم می بینم که اگر تجارت داشته باشد، تجارت خود را، اگر مزرعه داشته باشد مزرعه خود را ترك کرده بسوی وطن خود میرود.

ازین چه بیش میشود؟ ازین پیش میشود که وجدان، ایمان، عقل اذعان همه برین حکم میکند که آنوطنی که حق وراثت، حق ولادت، حق پرورش، حق نوش و خورش، حق شفقت مادری، حق تربیهء پدری، حق ازدواج، حق به سر رسانیدن اولاد، حق تابعیت، حق مطبوعیت و بسی حقوق دیگر دارد، در تهلکه حملهء دشمن افتاده است. به تعبیر دیگر وطن که مادر است، وطن که پدر و اجداد است، وطن زن و اولاد است، وطن که شرف و ناموس و افتخار است مبادا که در چنگ دشمن جانستان آن در افتد» (۱)

طرزی در نوشته هایش بارها مردم را به جنبش و تحرك فرا خوانده است. با اینکه بارها چنین نوشته ها مورد مخالفت مسوولین دولتی قرار گرفته و حتی باری بعد از چاپ نیز سانسور شده. نمونه از چنین نوشته ها یکی مقالهء (حی علی الفلاح) است که در شمارهء ده، سال پنجم سراج الاخبار به نشر رسیده اما مقاله دوباره برداشته شده و به جای آن مطالب دیگری انداخته شده است. ازین نوشته یك نمونه در آرشیف ملی موجود است. و شاید هم چند نسخهء دیگر نزد هواخواهان آن باقي مانده باشد. در مقاله این مطالب گنجانیده شده است.

---

(۱) مجموع مقالات محمود طرزی در... ص ۳۱۷

نوا را تلختر میزن ، چـو ذوق نغمه کم یابی

حدی را تیز تر میکن، چو محمل را گران بینی

آری، آری: هر آنقدر که می توانی نوا را تلخ تر بزن! همان قدر که در حنجره ات بگنجد حدی را تیز تر بکن! زیرا وقت، مانند نفسهای آخرین بیمار، در گذر است، و محفل بی خبر! تا بخواهی که آهنگ نغمهء «آسا» را راست کنی سرود نوای شام «کلیانی» بیوقتی، تا به «اصفهان» و «حجازت» میکشاند! چرا که منزل خیلی دراز است. و محمل بدرجه یی سنگین میرود که صداهای حدی، با آواز های درها دمساز آمده، شرق و غرب را در یك اهتزاز سامعه خراشی در آورده! اما هزار افسوس، که اشتران بار بردار، محمل یا غمگسار را از کسالت و عطالت وا نمی رهاند و قدم از قدم بر نمی دارد.

بشنو! بشنو! که نوای هر نغمه را مقامیست و ذوق و آهنگ هر مقامی، با وقت معیاد معین آن کامل و تمام، وقت چون مساعد آمد، از فرصت استفاده کرده، مقام مخصوصش را نواختن لازم می آید که اگر مقام با وقت تمام نیاید ذوق آهنگ در نغمه او تار تار و مار میگردد!

صبح شد بر خیز ساز راستی آسا نواز!

شام حرمان در عقب باشد، چو وقت از دست شد!

مبلغین اسلام با بلاغهای حقیقت مقام نغمه ها، میسراید حدیها می خواند، آوازها میدهد فریاد ها میکند، «بیدار شوید» گفته فغان ها بر میکشد، «هشیار گردید» نداها کرده، متابها میدوانه، اما که می شنود؟! که میخواند؟ که گوش می نهد؟ چند نفر میفامد، چند شخص میداند؟ چند تن بر میخیزد؟ کو، کجا، کی!

آتش ها افروخته میشود جهانرا آتش فرا میگیرد. کرهء زمین شکل یك ولکان مهیبی را کسب می نماید. انفجار های عظیمی به عمل می آید، سیلابهای مواد مذاب شده مانند اژدهای آتشین سهمگین از هر طرف سیلان مینماید. خشك، تر، خوب، بد، هر آنچه در پیش و تصادف میکند، پاك سوخته و محو کرده میرود. از قعر بحر آتش فوران کرده بکره نسیمی تأثیر می کند به عوض باران رحمت، از لکه های ابر ژیپلین ها، قطره های بومبه ها غضب میریزد در کجا مي افتد؟ بران نمرودها، فرعونها شدادهاي میریزد که به خداوندی بحرها مدعی شده اند. شیپور کج و پیچ ادعاهای خداوندی برها را بر کمر آویختند، و در بیرق بر افراشتند میلیونها میلیونها بشریت را اسیر عبید ساختند. چه استقلال ها، چه آزادیها، چه حکومت ها را پایمال نمودند. چه خانمانها، چه خاندانها را برباد کردند! هنوز هم خیالها دارند، که چها کنند و چه تقسیمهای برادرانه و چه کاسه بخشیهای خویشاوندانه بکار برند!

الله الله! «ما در چه خیالیم فلك در چه خیال»! فرعونی دعوی ربوبیت میکند : دماغ شکنی در خانه خودش تربیه شده، بسر میرسد، و بیك عصا، مانند سنگ بقه در قهر قلزمش غرق می نماید! نمرودی بدعوی الوهیت بر میخیزد پشه پا شکسته یی به مغز خوردنش مأمور میگردد! پر کارداران پر کاری ظهور میکند، یك نوك پر کار خود را بر یك نقطه و حیا غرب شمال گذاشته دیگر نوك آنرا بر هر طرف کرده دور داده در خریطهء عالم هیچ قطعه و نقطه را نبینی که از اثر خون آلود نوك پر کار غدارانه اش، خالی مانده باشد! بحرها از من است! برها ازمنست! در قطعه های پنجگانه زمین، اراضی های واسعه ازمنست: ممالك نسیحه

ازمنست! نفوسهای بی شمار سیاه، سرخ، زرد، رنگارنگ ازمنست! طلاها و نقره های بی حساب شوخ و سنگ ازمنست!

در عالم وحید منم! پر نفوس بشر، جبار عنید منم! ذوالبطش الشدید منم! سر سدید منم! درهای خمه آبناهای عالم را کلید منم! منم منم! دیگر نیست، همه هستی ها، در بر هستیم باشد نیست!...

دیدی که چطور شد؟ از اصل مرکزش، بلی! بلی! تام از اصل مرکزش، یك دنیا میت کفید همه محیطش را به لرزه در آورد! آتش داد، در داد، سوختاند، داهیه های عظمایی که عالم را انگشتری انگشت خود میدانستند عقل های خود را گم کرده حیرت زده شدند. خزینه هایی که گویا زمین از برداشتن آن بستوه آمده بود، و از کوه امداد میخواست، بدرجهء خالی گردید، که تخت های زیرین صندوقهای آن پدیدار آمد! خرس های سفید قطب شمالی، صورت شیرهای برفی را گرفته انجماد یافت، ناخن هایش در کفشهایش فرو ریخت. آتش ها، دودها، بخارها، منجمدش ساخت! بلی بخت چون بر گردد، آتش کار برف میکند!

به ما و شما چه؟ به بلای ما، بدردما! خدا از اینهم بدترش کند! ما غم خود را بخوریم، به حال خود بیندیشیم. هر نغمه که میسراییم از خود بسراییم! هر سازیکه می نوازیم، از خود بنوازیم! حادی حدی محمل خود شویم اما نزار را تلختر زدن لازم! حدی را تیز کردن لازم!

مراد از کلمهء جمع «ما» مسلمان است، مقصد از تلخ تر نوازی نوا و تیز کردن حدی، صاف صاف گفتن پاك پاك فهمانیدن است.

«سراج الاخبار افغانیه» یك اخبار مسلمانیست، نه انگریزیست، نه روسی، نه فرانسویست، نه تلیانی نه جرمنیست، نه اوستریایی، نه

چینیست، نه ژاپانی، صرف مسلمانیست. در مسلمانی هم محض افغانیست هر چیزیکه میگوید هر نغمه یی که میسراید، هر نوایی که مینوازد، از نقطه نظر افغانیت میگوید، از مقامات علویت افغانیت میسراید از نواهای شرافت ملیت می نوازد!

افغانیت که گفته شود، هیکل دلاوری و غیرت را، به نظر باید آورد. افغانیت که گفته شود، مجسمهء دینداری و حمیت را در نظر باید تصور کرد. افغان، همان افغانست، که در راه حفظ شرافت ملی خود در راهء آزادی و استقلال ملکی خود، در راه رهایی دادن ناموس وطنی خود دایماً به ریختن خون خود، به فدا کردن جان خود، به هبا ساختن مال خود، در مقابل دشمنان دین و وطن خود، افتخارها، مباهات نموده است. دره های خیبر و بولان، جنگهای کوههای پیوار، کرم، کوژك، آسمایی، شیر دروازه،میدانهای موشکی، غزنی، میوند. وادیهای تپه های چهاردهی بیمارو، مرنجان، قلعه های بالای حصار شیرپور، مرغاب، شغنان را ببینید که هر یك شاهد عدلیست، که اگر خاکهای هر نقطهء آنها را تحلیل کنید به جز خون نجس دشمنی دین و وطن را، با خون مقدس فدائیان و رهایی دهنده گان دین و وطن از دیگر چیزی مخروج نخواهد یافت افغان همان افغانیست، که به شرافت قومی و حیثیت ملتی خود مینازد! بر خود میبالد! اگر افغانان را به غیر از افغان، هر چیزی بگویی، یعنی مکی، مدنی، حتی اگر ملائیکه بگویی، هم گویا به خنجر زده اش خواهی بود!

خود این عاجز، در اثنای سیاحتهایی که در عالم کرده ام بهر سرزمینی که رسیده ام، و با یکی از افغانان هم ملت خود برخورده ام، آن افغانرا، بحیثیت افغانی و شرافت ملی خود، بشدت وعصبت فوق العادهء

تعایش متمسك دیده ام. حتی با یکی از علمای فاضل و فیلسوف، که اکثر عمر گرانمایه خود را بسیاحت و تحقق و تدقیق احوال عالم و اطوار امم بسر آورده بود در یك کشتی بخاری، در بحر سفید، ملاقی و هم صحبت شده بودم، که آن ذات محترم به من چنین فرمود:

«یقین دارم، که شما ملت افغانیه استعداد و قابلیت آنرا دارید که یکی از ملل معظمه غالبه دنیا بشوید».

چون پرسیدم که:

«آیا این را از چه استدلال فرموده اید؟».

به جواب فرمودند که:

«من در هر جاییکه با یك افغانی تصادف کرده پرسیده ام که: شما کیستید؟ به چنان یك وضع مفتخرانه و شدت دلاورانه، دست بر سینه زده، و «من افغانم!» گفته است، که مرا حیران ساخته است! لهذا یك ملتی که به این درجه بشرافت ملتی خود مفتخر، و بر غرور قومی خود متعصب باشد، ممکن است که یکی از اقوام جلیله عظیمه دنیا بشود».

حی علی الفلاح! ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی، عظمت قومی خود را محافظه کنید! استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایید! افغان که به دیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس شعاری، در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده میتواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیر دین و غیر ملت بر او بوده باشد؟

حاشا حاشا! کلا کلا! افغان به بسیار آسانی، و خوش گواری مرگ را قبول کرده میتواند ولی هیچگاه، به هیچ صورت، قطعاً، قاطباً،

کلمات متعفنهء معده بشور آورند، تابعیت و حمایت را هضم کرده نمیتواند! معنی صاف و صریح تابعیت و حمایت این است، که یك دولتی، بدیگر دولتی بگوید که:

«بغیر از من، دیگر را نشناس! به غیر از من، با دیگر دولتی حرف مزن! به غیر ازمن، با دیگر دولتی عقد معاهدات یا رابطهءمناسبات و معاملات مکن، به غیر از من، به دیگر دولت نه سفیر بفرست، و نه سفیر قبول کن!»

معنی صاف و صریح استقلال تام، و آزادی کامله نیز این است، که هردولت، در همه چیزهایی که در بالا مذکور گردید، مستقل و آزاد باشد.

دنیا به یك حال نمی ماند، بشریت بر مدارج مختلفه سیر و دور میکند! طفل میباشد، شیر میخورد، جوان میشود، شیرگیر میگردد. بکمال میرسد، خود را کامل میکند.

ملت نجیبهء افغان بینایی، دانایي، آگاهی حاصل کرده به خیر و شر به نفع و ضرر خود پی برده، شرف آزادی قومی، حقوق، استقلال ملتی خود را بخوبی شناخته تا به حال هر چه بود بود، هر چه که شدشد! لیکن بعد ازین افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند باقی دارد.» (۱)

مقالهء حی علی الفلاح ندای آزادی بود، ندای که امیر وقت نمی توانست در برابر انگلیس این ندای انسانی را بلند نماید. ولی طرزی با نواختن چنین شیپور آزادی تحرك جدیدی را بوجود آورد.

---

(۱) به نقل ازمجموع مقالات محمود طرزی درسراج الاخبار افغانیه ص ۳۷۳ - ۳۷۸

در کار نشر جریده اگر از یکسو دامنهء تفتین و توطئه ها گسترش میبافت، از جانب دیگر رنگ سیاسی آن پخته تر شده و راهش را درمیان جامعه و مردم بیشتر باز میکرد. مطالب منتشره در سراج الاخبار به مردم شعور سیاسی داده، فکر ایجاد تشکیلات سیاسی را که هسته مرکزی فعالیت های محمود طرزی را تشکیل میداد، در آنان بیدار میکرد.

طرزی از لحاظ اندیشه های سیاسی باپیروی ازسیدجمال الدین افغانی، یکی از طرفداران جدی اتحادجامعهء اسلامی درضدیت بامپریالیزم بود.

او، بارها در مقالاتش مطالبی درین زمینه نوشته است. در مقالهء «آسیا باید از آسیائیان باشد» مینویسد که کشور های غربی همچنانکه در دیگر قاره ها به کشورهای ضعیف هجوم برده اند، تلاش دارند که بر کشورهای آسیایی نیز مسلط شده و به غارتگری بپردازند.

بخاطر چاپ چنین مقالاتی بود که حکومت هند برتانوی و روسیهء تزاری به طور جدی در صدد آن بر آمدند تا توطئه های علیه طرزی سازمان داده و جلو نشرات سراج الاخبار را بگیرند. گماشته گان آنها در داخل کشور به تحریك امیر پرداخته او را متهم به «شیطان، فساد پیشه، فتنه انگیز، جنگ پسند، دشمن دوستان و دوست دشمنان» کردند. گرچه تا مدت زمانی به علت روابط خانواده گی امیر با طرزی(۱) توطئه ها جایی را نگرفت ولی سر انجام زمینه های محدود ساختن عرصهء کار طرزی از جانب امیر فراهم شد. گاهگاهی در نشر سراج الاخبار سکتگی بوجود می آمد، محل چاپ اخبار از چاپ خانهء رسمی حکومتی به یك منزل شخصی

---

(۱) دو دختر محمود طرزی با دو پسر امیر حبیب الله (امان الله و عنایت الله) ازدواج نموده بودند.

انتقال داده شد و از جانبی هم دوستان و همکاران نزدیك و خیلی خوب طرزی عبدالهادی داوی و عبدالرحمان لودین مورد پیگرد قرار گرفتند. با اینکه حالات، خاطر محمود را می آزرد ولی با آنهم دشواری های ایجاد شده را تحمل کرده به کارش میپرداخت.

نوشته هاي عبدالرحمان لودین و عبدالهادی داوی که به اسم مستعار پریشان به چاپ میرسید، با ایما و اشارات صریح آزادیخواهانه که داشت نیز خار چشم دشمنان بوده و پشت درباریان را به لرزه میانداخت. باری در یکی از شماره های سراج الاخبار شعری به چاپ رسیده بود که وضع دربار و درباریان را سخت مورد انتقاد قرار داده و طشت رسوایی آنان را از بام می انداخت.

آن شعر که تحت عنوان «بد نبود» به چاپ رسیده، چنین است:

«در وطن گر معرفت بسیار میشد بد نبود
چارهء این ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تار و مار میشد بدنبود
چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کلهء مستت اگر هوشیار میشد بد نبود

روزوشب چون لنگ وشل درآشیان بنشسته ای
یا دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته ای
دور از احباب رفته با عدو پیوسته ای
بر امید کارهای دیگران دل بسته ای
گر ترا همت مدد کار می شد بد نبود

ماندہ در دشتیم جمله شل و لنگ و کل و کور
کیسه بی توت است تنبلی قوت و دل تا صبور
رهزنان نزدیك ، تاریك رهر و بی شعور
راه دور و پای عور و خارها اندر عبور
گر که پاك این راهها از خار میشد بد نبود

وقت تنگ و فکر لنگ و عرصهء جولان فراخ
نخل امید است در دل ریشه ریشه شاخ شاخ
جز خدا امیدگاهی نیست یا رب آخ آخ
مانده تا منزل بسی فرسنگی های سنگلاخ
ای خدا گر راه ما هموار میشد بد نبود

غیر ما دشت و در و دیوار دارد برگ و بار
تا به کی بر مال ما خندد گل و باغ و بهار
یار بر ما هم ببار ای ابر رحمت بار بار
بار ما اندر گل افتاده است و دلها زیر بار
بار الها بار ما گر بار میشد بد نبود

این غزل در صفحهء حبل المتین مکتب بود
گرچه نام شاعرش از چشم ما محجوب بود
این خطاب او به خود بسیارتر مرغوب بود
چند گویی شاعرا این کار میشد خوب بود
چند گویی ماهرا این کار میشد بد نبود

پند گفتن با رفیقان است گرچه کار نغز
انتباه مسلمان است ار چه از اطوار نغز
هیئت ایقاظ برادر گر چه خوش کردار نغز
ازسخن خاموش شعر کاین جمله گی گفتار نغز
گر ترا یا جانب کردار میشد بد نبود » (۱)

* * *

وقتیکه جریده را نزد امیر بردند و اشارهء شعر را به وضع امیر برایش توضیح کردند سخت بر آشفت و در حاشیهء اخبار نوشت (پریشان کیست معلوم شود) انتقام این شعر را در بهار در سال ۱۲۹۷ گرفت. در ۱۲ سرطان آنسال که عبدالرحمان لودین را به جرم قصد ترور امیر به زندان افگندند، عبدالهادی پریشان را نیز بیگناه زندانی نمودند.

فشارهای حکومت بریتانیا در جهت خفه ساختن بیشتر و بیشتر میشد. طرزی بعضاً در نوشته هایش این مطلب تذکر گردیده. او گفته بود: « ... مجبوریت انتقال اداره از موقعی به موقعی و قرار یافتن در آن تا یك موعدی، نیز از چنان پریشانی هایي بود که خسارات مادی و معنوی را برای جریدهء بیچاره نتیجه بخشید. جریده درین هنگامه ها این یك را بخوبی استدراك نمود که وجب زمین را در تمام این وطن مقدس یعنی تمام افغانستان مالك نیست، باز چون بیشتر نظر دوانید نه تنها در افغانستان بلکه در تمام کرهء زمین بقدر یك سانتی متر جایی که حق

---

(۱) سراج الاخبار شمارهء ۱ سال ۷ به نقل از کتاب ادبیات معاصر دری از آغاز سدهء بیست تا جنگ دوم جهانی، نوشتهء دکتر اسدالله حبیب.

ملکیت بر آن اطلاق شود از بهر جریده یی، در محال خیال هم پدیدار نگردید...» (۱) و یا نوشته است «... سال هفتم گذشته، یك سال سنگین سهمگینی بود که این جریدهء بیچاره در آن آغاز تا به انجام معروض بعضی تهلکه ها و خطره ها مانده بود، از گرانی کاغذ و هم لوازمات آن چند بار تهلکهء اطفاء پذیرفتن گذرانید... بسا اوقاتی آمد که جریدهء بیچاره از یك هفته بیشتر بر دوام زندگانی و بقای هستی خود امیدوار نماند، دهشت ور شکست اداره، با کمال قهر وشدت باعدام و هلاکش تهدید و تخویف نمود.» (۲)

به هر حال سراج الاخبار در سال ۱۲۹۷ بنا بر مشکلات مالی و فشار حکومت از نشر باز ماند و طرزی هم بیکار در خانه نشست، ولی آنچه مسلم است اینکه نشرات تبیهی و صراحت لهجه در سراج الاخبار، زمینه ساز احیاي جنبش مشروطیت دوم و نهضت استقلال طلبی در کشور گردید. بحق میتوان ادعا کرد که طرزی بجای مولوی محمد سرور واصف (۳) نشست و نهال مشروطیت را که او و خانواده اش نشانده بود، بثمر رسانید. احراز استقلال و نشستن امیر امان الله بر کرسی امارت

---

(۱) سراج الاخبار افغانیه سال هشتم شمارهء اول ۱۵ میزان ۱۲۹۷.

(۲) همانجا

(۳) مولوی محمد سرور واصف فرزند مولوی محمد احمد جان از مردم الکوزایی قندهار بود. او قبل ازینکه لیسهء حبیبیه تأسیس شود و داکتر عبدالغنی خان به افغانستان بیاید صاحب منکوره های مترقی بوده و در رابطه با مشروطیت با دوستانش بحث مینمود. (رجوع شود به کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان نوشتهء استاد عبدالحی حبیبی.)

فصل جدیدی را در زندگی مشروط خواهان گشود. طرزی در اولین روزهای بعد از استقلال عهده دار وزارت امور خارجه شد. او درین دورهء مأموریتش سعی نمود تا روابط سیاسی افغانستان با کشورهای اروپایی تقویت حاصل نماید.

در مذاکرات بین افغانستان و حکومت هند بریتانوی که موضوع به رسمیت شناختن قطعی افغانستان مطرح بود ادارهء مستقیم مذاکرات را طرزی بدوش داشت و در مذاکرات بعدی نیز ریاست هیآت طرف مذاکره متعلق به وی بود.

طرزی در سال ۱۹۲۲ به حیث وزیر مختار (سفیر) افغانستان در فرانسه مقرر شد. نییجهء این مأموریت وی تأمین بهتر روابط دیپلوماتیك و کلتوری فی ما بین کشور ما و فرانسه بود، هیآت باستان شناسان فرانسه به افغانستان آمد، اولین گروپ از محصلین افغانی جهت فرا گیری تحصیلات عالی به آنجا اعزام گردید، لیسهء استقلال بنیانگذاری شد و کارهای دیگر ازین قبیل.

در سال ۱۹۲٤ که اغتشاش ملای لنگ در کشور آغاز شد، محمود طرزی دوباره به کشور فرا خوانده شد، و او را مجدداً به حیث وزیر خارجه کردند، ولی از آنجاییکه دیگر مشوره های محمود طرزی مورد پذیرش امیر قرار نمی گرفت در جون ۱۹۲۵ (تابستان ۱۳۰٤ هـ ش) که سن وی به ٦۰ سالگی رسیده بود. از کارها کناره جویی اختیار کرده و بعداً در جنوری ۱۹۲۷ (جدی ۱۳۰۵ هـ ش) جهت معالجه به سویزرلند رفت. او در جولای ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ هـ ش) دوباره به کابل عودت کرد. ولی نخواست رسماً توظیف گردد و دیری نگذشت که در سرطان همان سال

با برگشت امیر امان الله از اروپا اغتشاش بوجود آمده دامنهء جنگ داخلی در میهن گسترده شد.

در جریان اغتشاش شورشیان در جمع هفت فقرهء که به حکومت داده بودند یکی هم تقاضای اخراج محمود طرزی و خانواده اش از افغانستان بود. با شدت یافتن آشوب و متشنج شدن بیشتر وضع در کشور، طرزی با همسر و فرزندانش همراه با فامیل شاه امان الله از کابل به کندهار رفت و به تاریخ ٤ مارچ ۱۹۲۹ بعد از دریافت ویزهء قونسلگری ایران در هرات، کشور عزیزش را ترک گفت و این واپسین وداع محمود طرزی بود با وطن آبایی و اجدادی اش.

طرزی هشت ماه در ایران اقامت داشت و بعداً با فامیل شاه امان الله رهسپار استانبول گردید. در استانبول جاییکه محمود طرزی عزیزترین روزگار زندگانی اش یعنی جوانی را سپری کرده بود، به نوشتن خاطرات خود پرداخت. یاد داشت های او که به شکل کتابی نگارش یافته، قسمت اول آنرا تا زمان اخراج پدرش از افغانستان در بر میگیرد. وقتی برای نگارش قسمت بعدی آن یعنی سرگذشت خودش آماده گی گرفت درد بی درمانی به سراغش آمد تا اینکه به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۳ به عمر ٦٨ سالگی در اثر سرطان جگر در حال غربت از وطن و در حالیکه همانند پدر سخت دلش برای برگشت بوطن می تپید، چشم از جهان فرو بست و قرار وطنیت خودش در جوار زیات حضرت ابو ایوب انصاری رضي الله عنه به خاکش سپردند. (انا لله و انا الیه راجعون)

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من   آیا کی کند قبر وکی دوزد کفن من
تابوت، مرا به سر کوهی بگذارید!   تا باد ورزد بر سر آن از وطن من

و اما، آنچه به نام واپسین سخن میتوان گفت: محمود طرزی ژورنالیست ورزیده و آگاه، سیاست مداری، متبحر، محضرت پرشور و معلم بزرگ بود. هر نوشته اش خنجری بود که بر سینهء ارتجاع و امپریالیزم فرو می نشست. طرزی با اینکه از طرفداران سر سخت اتحاد جامعهء اسلامی بود هیچگاه میهن خودش را و میهن پرستی را از یاد نبرد. او به مثابه یك وطن پرست آگاه به انسان وطنش عشق میورزید و آنانرا دوست میداشت. این دوستی از قماش انساندوستی درویشانه، نه، بلکه دوستی یك مبارز، یك انقلابی و یك عالم بود، و او میهنش را دوست میداشت و برای سربلندی آن خواستار تحقق یك آرمان عالی انسانی بود. او رسالت انسانی اش را فراموش نکرد، علیه هرگونه بیدادگری به پا خواست. در هر کجا کمبودی را دریافت آنرا برجسته ساخته انگشت انتقاد گذاشت، موقف بلند و مقام های دولتی هیچگاهی وی را از موضع انسانی اش دور نساخت و سر تسلیم به این و آن فرود نیاورد. او گفت و نوشت و به قول خودش: «هرچه گفت از بهبود وطن گفت و هرچه نوشت در مدافعهء وطن نوشت...» و یا:

گه خوب و گهی زشت، گهی نظم و گـهی نثر
محمود همی (گفته) و قصدش (بـده) خدمت

مآخذی که در نگارش رساله‌ء حاضر مورد استفاده قرار گرفته اند:

۱ - پراگنده، مجموعه‌ء اشعار محمود طرزی. مطبعه عنایت، کابل۱۲۹٤.

۲ - از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی، محمود طرزی، مطبعه‌ء عنایت، کابل ۱۳۳۱

۳ - مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، به کوشش روان فرمادی، مطبعه‌ء دولتی، کابل ۱۳۵۵- ۹۷ - ۱۲۹۰ هـ ش.

٤ - جنبش مشروطیت در افغانستان، استاد عبدالحی حبیبی، مطبعه‌ء دولتی، کابل، ۱۳٦۰.

۵ - سیر ژورنالیزم در افغانستان، محمد کاظم آهنگ، از نشرات انجمن تاریخ، ۱۳٤۰.

٦ - ادبیات معاصر دری از آغاز سده‌ء بیست، دکتور اسد الله حبیب، چاپ گستتنر پوهنتون کابل، ۱۳۵۷ تا جنگ دوم جهانی.

۷ - شماره های مختلف سراج الاخبار افغانیه.

۸ - تاریخ معاصر افغانستان از استرداد استقلال تا انقلاب ثور.

مروری بر زندگی علامه در چند سطور

محمود طرزی پسر غلام محمد خان طرزی در اول سنبله ۱۲۴٤ هـ ش چشم به جهان گشود. ایشان در قرب و جوار مرقد سلطان محمود سکونت داشتند. . شاید به همین مناسبت او را «محمود» نام نهادند. مبادی آموزش خود را از پدرش و آخندزاده ملا محمد اکرم هوتك فرا گرفت. در سال ۱۸۸۲م با پدرش به کراچی مسافرت نمود. محمود در آنجا زبان اردو آموخت. در سال ۱۸۸٦م عازم بغداد گشت و در آنجا بر لسان های ترکی و عربی دسترس و عبور کامل کسب نمود، و تا سال ۱۹۰۰م تقریباً لسان فرانسوی را نیز آموخته بود و به مطالعات خود در ادبیات، حقوق، سیاست، اجتماعیات و مبادی علوم طبیعی پرداخت. پدرش در سال ۱۹۰۰م در دمشق وفات یافت.

محمود طرزی در سال ۱۹۰۲م به کشورش عودت ورزیده در کابل سکونت گزید. علامه صاحب در عهد سلطنت امان الله خان مدت هشت سال من حیث مدیر سراج الاخبار افغانیه به خدمات خود ادامه داد. ایشان در حدود ۳۱ اثر و رساله منثور و منظوم را تألیف یا ترجمه نموده به ارث گذاشتند. بنا به خدمات ارزنده و جاویدان شان در زمینه صحافت و ژورنالیزم موصوف را پدر ژورنالیزم نیز یاد میکنند. در پرورش و راهنمایی مؤثر جوانان مشروطه خواه دوم مانند امان الله خان، عبدالرحمن لودین، عبدالهادی و امثال آنان نقش مؤثری ایفا نمودند. نیز سفارت های افغانی را در لندن، پاریس و کشورهای مهم جهان گشودند. طرزی در سال ۱۹۲۲م به حیث وزیر مختار افغانستان در پاریس مقرر شد، و در سال ۱۹۲۸م به کابل بازگشت. علامه صاحب در سن ٦۰ سالگی از مشاغل رسمی کناره گرفت. بعد از شورش بچهء سقاو به ترکیه رفت و در استانبول مسکن گزید. علامه محمود طرزی در ۲۳ نومبر سال ۱۹۳۳م به سن ٦۸ سالگی چشم از جهان پوشید و در جوار مزار پرانوار ابو ایوب انصاری (رض) به خاک سپرده شد.

محمد عبدالله «عتیق»

الازهر کتب خانه

دهکی نعلبندی بازار قصه خوانی پشاور پاکستان. تیلفون: ۲٥٦٤٤۱٤